بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

در بحث علم انساب به اين نتيجه رسيديم كه كراهتي كه در روايات آمده است موضوعيتي ندارد بلكه ملاك اصلي همان علم غیر نافع است به همین مناسبت بد نيست نگاهي به بحث علم نافع و غیر نافع داشته باشيم.

چند روايت در بحار جلد اول، صفحه 210 به بعد در باب 6 و بعضي از روايات هم در كتاب علم و حكمت آقاي ری‌شهری است در همین حد، چند نكته‌ای را عرض می‌‌كنم، تقریباً روايات چيزي غير از این‌ها نیست.

# بررسی روایات علم نافع

ازنظر سندي به دليل اينكه علم نافع در ادعيه زياد آمده است چند روايت هم هست كه نمی‌شود گفت هیچ‌کدام سند خيلي روشن تامی دارد، تقريباً نمی‌شود ازنظر سندي در این بحث تشكيك كرد.

## روایت اول

اگر بخواهيم روايات خاصي را در اين زمینه ببينيم همان چيزي است كه در نهج‌البلاغه در وصيت حضرت به امام حسن (ع) آمده است كه آنجا دارد «**وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»[[1]](#footnote-1)** باید بررسی کنیم که وصيت حضرت به امام حسن سند معتبر دارد يا ندارد ممكن است راه تصحيح سندي داشته باشد.

سؤال؛ چيزهايي است كه سند و نواقص آن را هم كامل كردند.

جواب؛ بله اين يك روايت است، چيز خاصي نيست روايات ما لاينفع همان رواياتي است كه ذيل حديث علم انساب است، اين روايت هم در نهج‌البلاغه و در دعاهاي مختلف هست. در معجم هست ولي متعدد است **«رب زدني علماً نافعاً».** در قرآن دارد؛ **«رَبِّ زِدْنِي عِلْما»(**طه/114**)** اينجا دارد؛ **«علماً نافعا»** و اينكه از علمی كه نفعي ندارد به خدا پناه می‌‌برم. در نامه حضرت به امام حسن (ع) آمده است در حديث علم انساب هم كه عنوان اصلي شد غیر نافع و چند روايات پراكنده در همین باب است.

غير از حدیث وصیت‌نامه نمی‌شود به‌صورت مستقل روی بقیه حساب كرد و گفت كه اعتبار دارد.

سؤال: ؟

جواب؛ بله «**أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَع‏»**[[2]](#footnote-2) هم هست در صحيفه و در ادعيه ديگري نقل شده است و در معجم اين را نشان می‌‌دهد، بنابراين شايد نيازي به بررسي سندي علم نافع و یا اجتناب از علم غیر نافع نباشد وقتی‌که دعاها را در كنار اين چند روايت می‌‌بينيم تقريباً امر شبه استفاضه و اطمیناني حاصل می‌شود.

عناوين ديگري داريم كه به نحوي با اين مبحث ارتباط پيدا می‌كند مثلاً عنوان ما لا یعنی كه آن‌هم همین است.

در باب سؤال در كتاب آقاي ری‌شهری صفحه 278 است؛ **«سؤال عما لا فائده فيه»** عنوان باب است احاديثي نقل شده است كه هیچ‌کدام سند تامی ندارد به این مضامین كه **«َسَلْ عَمَّا يَعْنِيكَ وَ دَعْ عَمَّا لَا يَعْنِيك‏»[[3]](#footnote-3)** چیزی که به درد شما نمی‌خورد سؤالي هم از آن نكنید و دنبال تعلم آن نروید.

بنابراين عنوان غیر نافع داريم و عنوان ما لا یعنی داريم، عنوان **«ما لابد لك من علمه**» و چیزی كه شما اضطرار به فراگيري آن نداريد هم داريم. بعضي از این روايات در صفحه 237 تحت عنوان رعايت الاهم فالاهم آمده است که برخی با اين ربط دارد.

### بررسی سندی روایت

وقتي روايات را ملاحظه بكنيم گرچه این روايات به‌صورت مستقل و منفرد ضعف سندي دارد -غير از نامه امام به امام حسن (ع) كه بايستي دقتي بكنيم- من‌حیث‌المجموع تقريباً دعاهايي كه در مورد ما لاينفع و علم غیر نافع و همین‌طور در سؤال از عنوان ما لا یعنی آمده و أهم و مهمی كه بعضي جاها آمده است كه چیزی كه لابد لک، آن را فرابگیرید و چیزی كه سودي ندارد رها بكنید. از مجموع اين روايات و دعاها که در معجم بحار و معجم وسائل می‌شود پيدا كرد -من در معجم ديدم- نوعي استفاضه و اطمیناني به این مسئله پيدا می‌شود از نظر بررسي خاصي ندارد يعني بررسي منفرد آن به جايي نمی‌رسد بايستي گفت كه نوعی اطمیناني از آن پيدا می‌شود.

### بررسی دلالی روایت

از نظر دلالت دو بحث وجود دارد كه اشاره كرديم و نكته‌ای را اضافه می‌‌كنيم.

#### نکته اول

يك بحث اين است كه در روايات هم عنوان نافع و هم عنوان غیر نافع داريم و این‌طور نیست كه تحصيل علم نافع مستحب باشد و رجحان داشته باشد، بلكه طرف مقابل هم كراهت دارد، یعنی تحصيل علم نافع رجحان و استحباب دارد و علم غیر نافع مذمت و نكوهش شده است وقتی‌که اين ابواب و روايات را باهم ببينيد «**دَعْ عَمَّا لَا يَعْنِيك**» دارد یا می‌‌گويد که **«لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَع‏»**[[4]](#footnote-4).

اين یک نكته در رجحان تحصيل علم نافع و كراهت تحصيل علم غیر نافع.

#### نکته دوم

نكته بعد این است كه ممكن است به ذهن كسي بيايد که همه این‌ها ارشاد به همان است كه عقل می‌‌فهمد ولي طبق قواعدي كه گفتيم صرف اينكه عقل چيزي دريافت کند، كافي نيست براي اينكه در شرع هم که به او ارجاع می‌شود، بگوييم ارشاد محض است و مولويت در آن نيست، در يك شرایط ويژه و خاصي می‌شود که چيزي مولويت نداشته باشد. اينجا دريافت عقلي وجود دارد و عنايت شرعي و مولوی هم روي اين مسئله وجود دارد.

اصل اين است كه اين امرونهی‌ها حمل بر مولويت بشود و الزامی در كار نيست كه حمل بر ارشاد بكنيم اين هم طبق قواعدي كه گذشت.

#### نکته سوم

نكته سومی كه وجود دارد و شايد حل آن مقداری دشواري داشته باشد که اشاره‌ای شد. اينكه نفع در اینجا به چه معنا است که دو احتمال وجود دارد؛

##### احتمال اول

يكي اينكه بگوييم در مسائل ديني و سعادت انسان منظور نفع اخروي است و شاهد آن اين است كه معمولاً جاهايي كه می‌‌گويد مالايعنيک را رها بكن، یا علم‌های خاصي را كه موجب سعادت و رستگاري می‌شود، توصيه می‌‌كند و این جمله در بعضي از روايات آمیخته با آن قرائن است. ممكن است بگوييم قرائني وجود دارد که منظور از علم نافع درواقع همان علم ديني است، در اينجا منظور از نافع نفع خاصی است و اصطلاح نفع در اینجا يك اصطلاح شرعي با بار ويژه و خاص شرعي هست.

##### احتمال دوم

يك احتمال هم اين است كه منظور از نفع، معناي شرعي با همان دامنه عرفي آن باشد، آن‌که در جهات معنوي یا مادي سودي براي انسان دارد كه شاهد براي اين مسئله اين است كه مثلاً در روايات تحف العقول داشت آن‌که «**ما فيه صلاح الذين و الدنیا»** يا در روايات داريم كه مثلاً « **الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ الْفِقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَ الطِّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَ النَّحْوُ لِلِّسَانِ وَ النُّجُومُ لِلْأَزْمَان‏»**[[5]](#footnote-5) يعني اصل منفعت را داريم و يك سري علوم غير ديني هم موردقبول واقع شده است؛ اگر قرينه واضحي بر يك طرفه شدن این نباشد لفظ حمل بر معنای لغوي می‌شود كه نفع يعني **«بماله من المعني العقلائي والعرفي»** البته شاهد آن طرف دارد؛ **«رَبِّ زِدْنِي عِلْما»** منظور علم الهي و معرفت خدا و امثال آن‌ها است.

بعضي روايات ذيل همان آمده است «**رَبِّ زِدْنِي عِلْما»** يعني **«علماً نافعاً»** كه منظور نفع اخروي است.

قرائني از آن طرف هم داريم اگر ترديدي در كار باشد بايد حمل بر معناي حقيقي لغوي خود كرد.

#### جبران ضعف سند

البته به اين دليل كه این‌ها ضعف سندي دارند و با يك نوع استفاضه می‌خواهيم درست بكنيم علی‌القاعده بايد قدر متیقن را گرفت و طبق قواعدي كه گفتيم منظور از قدر متیقن اين است كه ترجيح تحصيل علم روی علم اخروی می‌‌آيد؛ ما لاينفع يعني اخروي، اگر آن را بگيريم چون سند را به آن شكل درست كرديم حداقل را بايستي بگيريم، ممكن است كسي با اين نكته إن قلتي داشته باشد و بگويد چون سند را به اين شكل درست كرديد بايد حداقل مضمون را بگيريد، حداقل هم اين است كه نفع اخروي و دامنه را وسيع نگيريم، مضيق بگيريم، جواب اين است كه با توجه به اينكه اينجا فقط ترغيب به علم نافع نشده است بلكه مذمت علم مضر و غیر نافع شده است و التزام به اينكه هر چه نافع اخروي نيست كراهت دارد، اين التزام از مذاق شرع بعيد است، يعني چیزی که نفع اخروي ندارد ولي سود دنيوي دارد، ولو قصد قربت هم نباشد -چو ن قصد قربت ممكن است همه چيز را اخروي بكند- اگر ملتزم بشويم كه آن‌ها هم كراهت دارد يك مقدار بعيد است. این‌که روي غیر نافع كراهت آمده است، قرينيتي دارد بر اينكه منظور از نافع و غیر نافع اعم از نفع دنيوي و اخروي است.

#### نكته چهارم

نكته‌ای كه بخصوص در اینجا وجود دارد این است كه اگر غیر نافع كراهت نداشت و فقط اين روايات را داشتيم كه می‌گفت دنبال علم نافع را برويد، بعيد نبود این نفع مثل خود واژه علم يك اصطلاح جديد و ديني داشته باشد و بعضي از روايات و در دعاها ممكن است واقعاً منظور همین باشد ولي جاهايي كه غیر نافع را نكوهش می‌كند و كراهت بر آن آورده، آنجا بخواهيم بگوييم كه منظور غیر نافع ديني است و بخواهيم علوم دنيوي را به‌صورت يك مطلق پيدا بكنيم كه كراهت دارد، كار دشواري است يعني بعید است بگوییم که غير نافع اخروي، مطلقاً نافع نباشد يا نافع دنيوي باشد، كراهت دارد.

به‌عبارت‌دیگر در روايات اثباتي ممكن است بگوييم نافع كه می‌گوييم منظور نفع ديني و اخروي است چون استحباب و رجحان آورده است، اما در علوم غیر نافع با مذاق شرع و عقل جور درنمی‌آید که بگوييم همه علوم دنيوي نافع، كراهت دارد.

سؤال: ؟

جواب؛ اين نكته هم درست است وقتي می‌گويد غیر نافع قدر متیقن را بايد از آن طرف بگيريم.

#### جمع‌بندی بحث

جمع‌بندی كه بكنيم در اینجا سه احتمال پيدا می‌شود؛

1. يك احتمال اين است كه درهرحال بگوييم نفع در همه‌جا يكسان است و يك اصطلاح جديد است و منظور نفع ديني و اخروي است كه مصداق‌های نفع اخروي چيست، ممكن است مادي‌ها با قصد قربت الهي نفع بشود و نفع اخروي پيدا بكند، اين تعمیم دارد،
2. يك احتمال اين است كه در همه این‌ها بگوييم نفع اعم از دنيوي و اخروي است،
3. يك احتمال كه تفصيلي است اين است كه بگوييم درجایی كه ترغيب به علم نافع كرده است مثل ترغيبات به علم است كه انصراف به علم ديني داشت و ممكن است بگوييم نفع هم اينجا نفع ديني است و قدر متیقن اينجا به خاطر استفاده همان ديني می‌شود؛ اما با توجه به اين قرائني كه ضمن سخن معلوم شد در آن روايات بگوييم منظور غیر نافع ديني يا اخروي است يعني غیر نافع مطلق است که نه نفع دنیوی دارد نه اخروی، به دليل اينكه هم با مذاق شرع جور نيست كه بگوييم همه نافع‌های دنيوي مكروه می‌كند و معمولاً سند معتبري هم ندارند، بايد حداقل مدلول بگيريم، حداقل مدلولي كه می‌شود كراهت روی آن آورد چیزی است که هیچ نفعی ندارد.

سؤال: ؟

جواب؛ نكته خوبي می‌فرماييد من هم قضيه را باز می‌کنم. اگر سند يك روايت خود معتبر بود که هيچ اما اگر در يك باب روايات متعددي داريم كه متواتر يا شبه تواتر يا استفاضه دارند با قيودي كه گفتيم اطمیناني توليد می‌كند و من‌حیث‌المجموع این‌ها را پذيرفتيم.

اگر اینجا همه روايات يك عبارت با يك مدلول باشد طبعاً یکی گرفته می‌شود، ولي اگر در این‌ها قرائن متفاوت باشد، دامنه يكي اخص و دیگری اعم باشد و مدلول‌ها تفاوت داشته باشد و مدلول‌ها اقل و اكثر باشد، آن‌وقت بايد اقل را بگيريم چون سند هيچ روايتي مستقل درست نشده است كه بگوييم اين اطلاق دارد يا دلالت اكثري دارد، من‌حیث‌المجموع با ضم... اين مجموعه ما می‌توانيم يك مدلولي به دست بياوريم، مجموع همیشه تابع اخص است و قدر متیقن است قاعده آن، اين است.

سؤال: ؟

جواب؛ به دليل اينكه این‌ها من‌حیث‌المجموع اين مدلول را افاده كردند.

سؤال: ؟ به خاطر استفاضه می‌فرماييد؟

جواب: بله استفاضه است، منتها استفاضه روي اين روايت يا آن روايت نمی‌آيد روي مجموع می‌آيد، مدلول مجموع هم تابع اخص مقدمات است.

سؤال: ؟

جواب؛ بله معتبر است اول بحث گفتیم چند عنوان در روايات است در ادعيه هم است و من‌حیث‌المجموع قبول داريم كه نافع مستحب است و غیر نافع مكروه است اين هم نكته ديگري كه در اینجا آمده است.

سؤال؛ شايد به‌گونه‌ای دیگر بشود گفت كه اولاً نفع و ضرر يك امر نسبي است، دوماً يك امر فردي هم است. اگر این‌طور باشد می‌توانيم بگوييم التزام به علوم اخروي هيچ ربطی به بحث ما ندارد به خاطر اينكه فردي می‌شود؟

جواب؛ شما در بحث فعلي ما می‌خواهيد بگوييد نفع ديني است يا دنيوي است.

سؤال؛ فقط می‌شود بگوييم اخروي است منتها اين سلسله‌مراتب دارد، اولويت دارد، وقتی‌که نسبي شد این است كه من اولين گام علمی كه در...

جواب؛ چرا فقط اخروي است؟

سؤال؛ فردي است، نسبي است، اولويت دارد، در اولين گام بماهو انسان وظيفه من اين است كه بايد خود و تكليف ديني خود را بشناسم، دنياي من هرچه می‌‌خواهد باشد، توجه همه این‌ها به علوم اخروي است.

جواب؛ خوب آن‌وقت چه؟

سؤال؛ هيچ، آن طرف هم من كه هنوز در گام خودشناسی خودم نيامدم، دنبال تكاليف شرعي نباشم و بروم سراغ علوم دنيايي واقعاً آن‌ها براي من كراهت دارد.

جواب، اهم و مهم را قبول داريم بحثي نيست.

سؤال، اهم و مهم نيست، بحث كراهت و رجحان است، اينجا نوعی رجحان نسبت به من اين است كه سراغ علومی بروم كه موردنیازم است، اولين علمی كه موردنیاز است اینکه خودم را بشناسم، علوم دنيوي و اخروي را بشناسم.

جواب؛ می‌خواستم بحث بعدي را مطرح بكنم كه موضوعي كه اينجا شخصي است یا نوعي است، فرض بگيريم اين عنوان نوعي است يعني علم‌هایی كه براي جامعه نفع دارد يا نفع ندارد، اين روايات حتماً ناظر به آن‌ها هم هست. يك یادگرفتن چيزهايي در این زمان مثلاً بعضي ابزارهاي جنگي قديمی اينكه با منجنيق بزنند این‌که چيز نافعي نيست.

سؤال: ؟

ممكن است عنوان ثانوي داشته باشد ولي می‌‌خواهيم ببينيم اين روايات آن‌ها را هم می‌‌گيرد يا نمی‌گيرد؟ مثلاً فراگیری علم تنجیم.

سؤال؛ ادعيه و روايات داريم كه همه آن‌ها فردي است پيامبر می‌‌گويد؛ **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَع‏»**[[6]](#footnote-6) به خودش می‌‌گويد یا می‌‌گويد؛ **«رب زدني علماً نافعاً»** اين فردی بماهو فرد است.

جواب؛ این‌ها كه می‌‌گويد علم‌های غیر نافع مثلاً روايات تحف العقول و رواياتي كه می‌‌گويد چيزهايي كه فايده‌ای در آن نيست آن‌ها چيزي ندارد.

سؤال: ؟

جواب؛ عرض من اين است كه همه ‌چیزها این‌طور نيست كه با افراد متفاوت بشود، يعني چيزهايي است كه نسبيت آن به كل جامعه است. مثلاً فراگيري كاركرد با منجنيق یک‌وقتی به لحاظ عرف جامعه -فردی نيست- كار خوبي بوده است و نفع دنيوي در آن بوده است، با عناوین ثانوي هم كاري نداريم كه درراه دين باشد، بلکه نفع دنيوي در آن بوده است و الان نفع در آن نيست. پس همه مصاديق غیر نافع هم اين نيست، يك مصادق عمومی فراگير هم داريم.

سؤال؛ اگر اين دو بحث فردي و جمعي را جدا بكنيم.

جواب؛ ما را به بحثي كشانديد كه بعد می‌خواستيم بگوييم.

سؤال؛ نسبيت آن را جدا بكنيم واقعاً همین می‌شود؟

جواب؛ نه آن را مطرح كنم،

#### نكته پنجم

نكته پنجم كه در این روايت است اين است كه نافع و غیر نافع كه می‌گوييم منظور از سودمندي و سود نداشتن، گاهي سود و نفع عمومی است و گاهي سود و نفع شخصي منظور است و این‌ها باهم متفاوت است. ممكن است چيزي براي جامعه سود داشته باشد، ولي براي شخص من سودي ندارد یا به‌عکس ممكن است چيزي براي من سود داشته باشد، براي جامعه سود نداشته باشد.

#### نتیجه‌گیری

بنابراين گاهی يك علم و دانش مثل خيلي چيزهاي ديگر يك هنر، يك فن، يك علم، دارای سود عمومی است و هیچ فايده‌ شخصی ندارد، ولي عملاً جامعه از این مستفيد می‌شود و مردم از نظر دنيوي از آن بهره می‌‌برند، در حد اخروي هم ممكن است گاهي چيزهايي ياد بگيرد که محل ابتلاي او نيست، ولی برای دیگری سود دارد، گاهي سود شخصي در آن است و سود اجتماعي در آن نيست و گاهي هم محل اجتماع است.

#### اقسام نافع و نسبت بین آن‌ها

بنابراين عنوان نافع دو قسم می‌شود؛ نافع شخصي و نافع نوعی و میان اين دو عنوان عموم و خصوص من وجه است؛ گاهي هم نافع شخصي و هم نوعي است، گاهي علمی یاد می‌‌گيرد که هم در زندگی خود از آن استفاده می‌كند هم ديگران از آن علم بهره می‌برند، مثل خيلي از هنرها یا علومی كه آدم هم در زندگي شخصي و معيشت خود از آن بهره می‌‌برد و ديگران هم از قبل آن متمتع می‌‌شوند، گاهي هم نفع نوعي دارد بدون اينكه براي شخص مؤثر باشد و بالعكس.

در نفع ديني وقتي می‌‌گوييم چيزي نافع باشد کم‌وبیش اين عناوين مطرح می‌شود و تقريباً مصداق دارد و در نفع دنيوي هم مطرح است. سؤالي كه با اين مقدمه وجود دارد اين است كه آيا وقتي می‌‌گويد که **«لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَع‏»** يا می‌گويد برو علمی كه یعنیك است و برای تو سود دارد فرا بگیر، آيا اين تلقي است؟

وقتي ما نفع را نفع عرفي قرار داديم يا نفع شرعي، فرقي نمی‌كند درهرحال نسبیتي در آن است ممكن است زمانی چيزي براي جامعه یا براي فرد نافع باشد، زمان ديگری غیر نافع بشود یا در يك زمان براي یک شخص نافع براي شخص دیگر نافع نيست. با توجه به دو نكته‌ای كه عرض كرديم سؤال جدي وجود دارد که آيا رواياتي كه نافع را ترغيب كردند و غیر نافع را تحذير و منع كردند و منع كراهتي دارند، نفع و عدم نفع نوعي است يا شخصي، يا هر دو را می‌‌گيرد؟ در بعضي از روايات آنجايي كه می‌‌گويد؛ «**رَبِّ زِدْنِي عِلْما»** و بعضي نمونه‌های ديگر، بعيد نيست كه در علوم نافع بحث شخص باشد، يعني ببين چه چيزهايي به درد تو می‌‌خورد و چه چیزی به دردت نمی‌خورد.

#### نكته ششم

نكته ديگر در این حديث اين است كه بعضي روايات را با عنوان مضر و ضار داريم بعضي هم به عنوان غیر نافع داریم، در پاره‌ای از روايات داريم كه هذا يضرك.

#### نكته هفتم

نکته ديگري که اينجا وجود دارد این است كه آيا غیر نافع و مضر بر هم منطبق می‌‌شوند يا غير نافع با آن فرق دارد؟ درواقع مضر و نافع داريم و يك واسطه است كه غیر نافع است كه ضرري به جايي نمی‌رساند، ولي نفعي هم ندارد. عناوين متفاوت است و غیر نافع، غير از مضر است.

#### نكته هشتم

نكته‌ای که وجود دارد این است كه دو عنوان متفاوت است و روايات متفاوت داريم، بعضي روايات مضر را نكوهش كرده است، بعضي روايات غیر نافع را نكوهش كرده است.

عنوان نفع و بحث نوعي و شخصي بودن آن جاي تأملاتي دارد که اگر نكات تازه‌ای كه مسئله را روشن‌تر بكند، دسترسي پيدا كردم جلسات بعد عرض می‌‌كنم.

#### نكته نهم

نكته ديگر این است که بحث اهم و مهم با اين بحث متفاوت است، یک‌وقتی است چيزهايي همه نافع است منتها اين أنفع است، آن بحث ديگري است كه آیا رعایت مراتب اهم و مهم بايد كرد يا نه؟ عقل بگويد بايستي كرد، شرع هم طبعاً اين را قبول دارد، بعضي روايات هم شاهد بر آن است. اين است كه در مقام تزاحم علوم كه بعضي روايات هم دارد و می‌‌گويد علوم زياد است همه آن را نمی‌توانيد تحصيل بكنيد؛ «**خذ من كل شيء أحسنه».** كه هم عقل اين را می‌‌گويد و روايات هم اين را گفتند و سند هم نمی‌خواهد اين از مواردي است كه قاعده ملازمه جاري می‌شود، شرع هم این را قبول دارد.

فعلاً بحث ما نافع و غیر نافع است، انفع و نافع چيز ديگري می‌شود، البته ممكن است به لحاظ تزاحمات يك چيزي براي من غیر نافع بشود ولي خيلي وقت‌ها غیر نافع نيست بلکه أنفع است به‌مجرد این‌که چيزي أنفع شد نگوييد پس چیزی که مهم است غیر نافع شد، اين بحث اهم و مهم می‌شود و جای آن در بحث‌های ترتب علم اصول است كه البته بحث ترتب يك وقتي در الزامیات می‌‌آيد که من الان تكليف به اداي دين دارم و تكليف من فوري و اهم است این‌که اين را ادا نكنم و مثلاً سراغ خواندن نماز مستحبي بروم درحالی‌که بايد كار بكنم و دينم را ادا بكنم. آنجا يك بحث است كه اهم و مهم شد اگر اين عبادت را رها كرد و به عبادت مهم پرداخت، آيا درست است يا درست نيست و تكليف چيست؟

##### ترتب

بحث‌های ترتب از ادق مباحث علوم اصولي است فكرمی كنم به نحوي بحث ترتب هم در تنبيهات اصول آمده است و به نحوي در مستحبات هم می‌‌آيد در علم اصول و كفايه هم آمده است كه اگر دو مستحب داريم كه اهم و مهم است اهم را رها بكنيم و به مهم بپردازيم.

معمولاً براي اينكه آن مهم تصحيح بشود و حتي ثوابي به آن داده بشود مشكلي ندارد، يا از راه ترغيب، يا از راه خطابات قانوني كه حضرت امام فرمودند 6 راه و مسلك مهم در آن بحث است كه ترتب از زمان مرحوم شيخ خيلي بحث جاافتاده‌ای است، منتها حضرت امام از طريق خطابات قانوني آن را حل می‌‌كنند. در مستحبات هم این‌طور است، فرض بگيريم تحصيل علم اجتهادي ديني يك مستحب است ولي شرايطي است كه مثلاً كشور در خطر است نبايد درخطر بگيريم كه واجب بشود و مستحب، بايد بگوييم كه مستحب مهم‌تري پيدا شده است و رسيدگي به يك مسلماني است كه استحباب آن بيشتر از این است كه اين را ياد بگيرد، يك نوع رسيدگي كه نبايد به حرمت یا وجوب برسد درعین‌حال از این اهم باشد، این تابع قواعد ترتب می‌شود.

#### نكته دهم

نکته آخر این می‌شود که بحث نافع و غیر نافع، غير از بحث انفع و نافع است، آنجا انفع عقلاً و شرعاً رجحان بيشتري دارد ولي این‌طور نيست كه نافع از استحباب بيفتد به‌عبارت‌دیگر مشمول قواعد ترتب در اصول می‌شود و غير از بحث اينجا است كه نافع استحباب و كراهت می‌شود.

سؤال؛ مواردي می‌شود که انفع درواقع همان نافع بشود، غير انفع...

جواب؛ نه شما می‌خواستيد این دو بحث را به هم ربط دهيد، يكی نيست، انفع است ولي همین الان هم سود دارد انسان چيزي ياد می‌گيرد، چيز ديني هم ياد می‌گيرد و خيلي چيزهاي ديگر هم این‌طور است.

شما مثلاً اگر فقه بخوانید برايتان نافع است، عرفان هم بخوانيد نافع است، ولي بايد ببینید انفع كدام است، نمی‌شود انفع و نافع يا نافع و غیر نافع را يكسان گرفت. گاهي ممكن است چنان ترجيحی در این پيدا شود که غیر نافع بشود.

سؤال؛ اينجا می‌گويد **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَع‏»** اين لا چيست؟ لاي نفي، جنس كه ندارد که اصلاً نفعی ندارد.

جواب؛ لاينفع يعني غیر نافع.

سؤال؛ الان هيچ نفعي ندارد؟

جواب؛ بله نفع ندارد.

اين هم نكته ديگر كه اين دو باب و وادي باهم فرق دارند، باب نافع و غیر نافع در بحث اينجا می‌‌آيد باب انفع و نافع هم قبول داريم و باید بر این نكته تأكيد بشود بر اینکه علم انفع عقلاً و شرعاً ارجح است درعین‌حال از نظر اينكه آن را رها بكند و به علم غير انفع بپردازد، مشمول قواعد عامه باب ترتب می‌شود. از دو باب است و قواعد این‌ها باهم متفاوت می‌شود.

#### جمع‌بندی نکات

اين‌ها نكاتي است كه اينجا وجود دارد و عناوين عرفي در روايات می‌‌آيد، گاهي همه شبهات موضوعيه و حكمیه و مفهومی هم پيدا می‌كنند يعني این‌طور نيست كه همه جا يك خط كش روشني داشته باشيم كه اين نافع است و این غیر نافع، ممكن است شبهات مصداقيه پيدا بكنند که نمی‌دانیم الان اين نافع است يا نافع نيست که طبق قواعد اصول عمیله و قواعد كلي آن عمل می‌شود، چيز خاصي نيست و همه جا هست.

سؤال: ؟

جواب؛ بله طبق قواعد اصول كلي بايد بررسي بكنيم که حالت سابقه‌ای دارد یا استصحاب می‌شود كرد، اگر ندارد ممكن است اصل عدم در آن جاري بشود. بايد جزئيات آن را سنجيد.

اين قسمت هم تمام شد ممكن است در انواع علوم بحث‌هایي داشته باشيم فعلاً فرصتي نيست كه وارد بحث بعدي بشويم.

سؤال: ؟

جواب؛ بله در موضوعات، مستحبات و مكروهات هم عين واجبات اصول جاري می‌شود، ممكن است بعضي از اصول فقط جاهاي الزامی جاري بشود.

سؤال؛ اصل در علم چيست؟

جواب؛ اصل در علم؟

سؤال؛ اصول در علم نافع هستند يا غیر نافع هستند؟

جواب؛ جاي بحث دارد، چون بعضي جاها دارد که اصلاً طبيعت علم، نفع است، نور است، سود است، بايد این‌ها را ديد يعني ممكن است كسي بگويد که قاعده كلي لفظي يا عقلي داريم براي اينكه اصل در علم، نفع داشتن است، اين هم قابل‌توجه است.

سؤال؛ بحث العلم نور داشته باشيم، اگر به معناي مطلق...

جواب؛ البته ارشاديات، بعضي دارد که بعضي جاها گفتيم كه به‌صورت فلسفه‌های دنيوي علم هم ذکر شده است كه آن‌ها كلي است منتها از آن حكم بيرون نمی‌آید؛ ولي اين روايات می‌‌تواند موضوع حكم را در ست بكند، يعني ممكن است كه رواياتي بگوید که طبيعت علم نفع و نافعيت است، آن‌وقت نوبت نمی‌رسد که استصحاب بكنيم يا اصل عدم جاري بكنيم.

تأملي در این می‌‌كنم بحث خوبي است.

سؤال؛ سلسله‌مراتب علوم علم را بايد ببينيم اولين علم... علم ديني و علم انساني، بعد از آن بگوييم يك امر فردي می‌شود هرکسی بايد ببيند ملاك او نسبت به خودش چيست؟

جواب؛ اين فردي و غير فردي هنوز جاي تأمل دارد، ان‌شاءالله جلسه بعد. والسلام عليكم و رحمه‌الله و بركاته؛ و صلی‌الله علی‌محمد و آله الاطهار.

1. - **تحف** العقول، النص، ص: 70. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 63. [↑](#footnote-ref-2)
3. - النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين (للجزائري)، ص: 295. [↑](#footnote-ref-3)
4. - تحف العقول، النص، ص: 70. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏13، ص: 104. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 63. [↑](#footnote-ref-6)